

از ماست که برماست



نویسنده افلیبا پرویزاد (سن حوزه) e-mail: azmastkebarmast@yahoo.com

By loving and understanding animals, perhaps we humans shall come to understanding each other.

چند روز پیش یکی از آشنایان از من پرسید که این ماه در مورد چه موضوعی نوشته ام؟!... جواب دادم: «در مورد یک سگ» نگاهی بسیار تعجب آوری به من انداخت و گفت: «سگ؟!... درست شنیدم، گفتم سگ؟!...»... و بدون اینکه منتظر جواب من شود و یا اینکه به خود این فرصت را بدهد که مقاله را بخواند، به حرفش ادامه داد و گفت: «الحمدلله!! مثل اینکه تو هم رسیدی به اون مرحله ای که عقلمت را کاملاً از دست دادی؟!...» نگاهی به این آشنا انداختم، لبخندی آرام زدم، اما جوابی ندادم، چرا که می دانستم برای اشخاصی مثل این دوست، خواندن و یا نخواندن این داستان، داستانی که باید با خواندنش ریشه آن را احساس و حتی لمس کرد، اثری در زندگیش نخواهد گذاشت. بنابراین می دانستم که جواب من به این دوست به جز وقت و انرژی تلف کردن تأثیر دیگری ندارد...

خواننده عزیز، داستانی را که خواهید خواند واقعیت دارد. می گویند فرق بین یک انسان و حیوان، کامل بودن عقل انسان است... نمی دانم... اما شاید اگر ما بتوانیم بیشتر به رفتار و حرکات حیوانات توجه کنیم، ممکن است درس بهتری در مورد خصلتهایی مانند محبت، عشق، صفا، وفاداری و دوستی یاد بگیریم. هرچه باشد، ای دوست عزیز، ای آشنا، مگر قرار نیست که ما از یک سگ برتر و عقلمان نیز کاملتر باشیم...

در اواسط سال ۱۸۵۰، در شهر ادینبورگ، اسکاتلند، کشاورزی بنام آلدجاک سگی را به اسم بابی به مزرعه خود آورد تا از گوسفندانش نگهداری و مراقب کند.

در مدت بسیار کوتاهی بابی و اربابش آلد به یکدیگر علاقه و انس بسیار شدیدی پیدا کردند،

برده شود، بابی در تمام طول راه پشت سر تابوت راه می رفته و در هنگام دفن آلد نیز وی در گوشه ای ایستاده و با چشموهای بسیار غمگین به آن صحنه نگاه می کرده است. بعد از اینکه جسد آلد را دفن می کنند و خاک بر روی تابوت می ریزند، بابی بطرف قبر رفته و بر روی گور آلد دراز می کشد. روز بعد شخصی که مسئول نگهداری از قبرستان محله بوده، بنام جیمز بران، چشمش می افتد به بابی که همانطور بر روی خاک اربابش دراز کشیده بود. از آنجایی که قانون قبرستان اجازه نمی داد که سگی وارد محوطه آنجا شود، جیمز بران با داد و فریاد به طرف سگ دویده و او را از قبرستان بیرون می کند. فردای آن روز دوباره جیمز بران بابی را می بیند که مانند روز قبل بر روی خاک آلد دراز کشیده است. با داد و فریاد به دنبال بابی دویده و او را بیرون می کند، اما بابی موقعی که هوا تاریک می شود دوباره به آرامی به قبرستان برگشته و بر روی خاک اربابش دراز می کشد.

روز سوم جیمز بران دوباره بابی را در همانجا می بیند. در همین حال بود که متوجه می شود این سگ با وفا، بدون توجه به باران و طوفان شدید، بدون توجه به هوای سرد و با حتی بدون توجه به داد و فریادهای او، ازغم ازدست دادن اربابش بر روی خاک وی دراز کشیده و با چشمانی بسیار غمگین و افسرده به چشمان جیمز بران خیره شده است و مثل این می ماند که به او التماس می کند تا اجازه بدهد که در کنار اربابش بماند. جیمز بران برای سگ بسیار متأثر می شود و تصمیم می گیرد تا بدون توجه به قانون قبرستان بگذارد

که بابی تا موقعی که می خواهد در آنجا مانده، و به سگ نیز غذا و آب می دهد. حتی جیمز بران تا این حد پیش می رود تا به بابی یاد بدهد که چطوری خود را در روزهای یکشنبه که شلوغترین روز هفته برای آمدن مردم به قبرستان بوده، از دید همه پنهان کند. نه سال از این جریان می گذرد و در عرض این سالها بابی تمام روزها را در کنار قبر اربابش آلد می گذراند. در سال ۱۸۶۷ شهرداری قانونی تصویب می کند که تمام سگهای ولگرد از

THE FAMILY CIRCUS. By Bil Keane



"I like dogs 'cause if you're doing something stupid, they don't yell at you. They do it with you."

آلد، بابی با حالتی بسیار افسرده و ساکت بالای سر جسد می نشیند و از وی نگهداری می کند، و اجازه نمی دهد که هیچکس به جسد او نزدیک شود. تا اینکه بالاخره چند تن از دوستان آلد موفق می شوند تا بابی را از جسد جدا کرده و برای آلد مجلس ترحیم کوچکی ترتیب می دهند و جسد را در قبرستان محله دفن می کنند. گفته می شود در هنگامی که تابوت بر دوش چند تن از دوستان آلد از خیابانهای شهر می گذشته تا به طرف قبرستان

خیابانهای شهر جمع آوری شده و به محل مخصوص حیوانات برده شوند و بعد از مدتی هم اگر خانه ای برای آنها پیدا نشود، سگهای اضافه را بکشند. وقتی جیمز بران متوجه غیبت چند روزه بابی می شود حدس می زند که بابی نیز جزو سگهای ولگرد گرفته شده است. به شهرداری محل رفته و با تعریف داستان بابی و وفاداری او نسبت به اربابش باعث نجات مرگ بابی می شود. داستان این سگ مهربان و با وفا در تمام شهر می پیچد و به گوش یکی از مردان ثروتمند بنام لرد جکسون می رسد. لرد جکسون تصمیم می گیرد که برای نجات همیشگی بابی از طرف شهرداری، برای او گواهینامه مخصوص بخرد، به اضافه قلابه ای که رویش نوشته شده بود «بابی، از طرف لرد جکسون، ۱۸۶۷». داستان وفاداری بابی زبانزد تمام شهر و ناحیه های اطراف می شود و بابی نیز مانند نه سال گذشته بدون اینکه ناچار باشد تا خود را از دید مردم پنهان کند تمام روزهایش را در کنار قبر اربابش آلد جاگ می گذراند. شهرت این سگ به جایی می رسد که حتی روزانه تعداد بسیاری از مردم به قبرستان آمده تا از بابی دیدن کنند، و چند نقاش معروف نیز بابی را در همان حالی که بر روی قبر آلد دراز کشیده بود نقاشی می کنند. در سال ۱۸۷۲ بعد از چهارده سال متوالی که بابی وفادار مانند یک سایه در کنار قبر اربابش می گذراند، بدلیل پیری می میرد. تمام شهر از شنیدن خبر مرگ بابی بسیار ناراحت و متأثر می شوند. در قبرستان محله هیچ حیوانی را اجازه نداشتند تا دفن کنند، اما جیمز بران جسد بابی را در کنار قبر صاحبش دفن کرده و بوته گل رزی بر روی قبر بابی می کارد. یکسال بعد از مرگ بابی شهرداری به یادبود این سگ با وفا در جلوی دروازه قبرستان سنگی درست می کند که آب از آن روان می شود بطرف دو سر و در روی سنگ نیز مجسمه سگی را می سازند که شبیه به بابی بوده است. در سال ۱۹۳۰ نیز کلیسای شهر اجازه می دهد تا مردم با جمع آوری پول، سنگ قبری درست کرده و بجای بوته گل رز بر سر خاک بابی بگذارند. بر روی این سنگ نوشته شده است:

بابی
مرگ در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۸۷۲
سن ۱۶ سال
«وفاداری و مهربانی این سگ درسی
باشد برای تمام انسانها»

MARIN ACURA

ارائه دهنده انواع اتومبیلهای اروپائی و ژاپنی

برای خرید انواع اتومبیل های نو و دست دوم با آقای حسین عمرانی تماس حاصل نمایید.

Used Cars

Excellent condition, Low Millage, Warranty, Financing, Leasing Hossein (Haas)Omrani

1-800-77-ACURA (22872)

Tel: (415) 924-5100 Ex 25

Cell: (415) 902-9438

www.marinacura.com

5860 Paradise Dr., Corte Madera, CA

قیمت های ویژه برای هموطنان عزیز

در صورت نداشتن اعتبار و یا داشتن اعتبار بد نگران نباشید

اخذ وام اتومبیل با بهترین نرخ از معتبر ترین کمپانی ها